



برای ایران رجمشپادشاهسرخوارانمشرو فراخوان ۲۸

padeshahi1339@gmail.com

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163, 60570 Frankfurt, Germany



"ما نه فراموش می‌کنیم، نه می‌بخشیم و نه عقب می‌نشینیم"!

شاهزاده رضا پهلوی

برای قیام ملی آماده شوید! (ایرج آدرنوش)

رویدادهای چند هفته اخیر در ایران نشان دادند که حکومت، با وجود به‌کارگیری تمام ابزارهای سرکوب، نتوانسته شعله خشم مردمی را که به ستوه آمده‌اند خاموش کند. از سوی دیگر، جنبش ملی ایرانیان از ۱۸ دی‌ماه ۲۵۸۴ به اینسو، وارد مرحله‌ای تازه و تعیین‌کننده شده است.

پیش از پرداختن به مفهوم "قیام ملی"، باید به نکته‌ای بنیادین توجه کرد: **انقلاب یک روند است، نه یک حادثه ناگهانی.** این روند از نقطه‌ای آغاز می‌شود، با مشارکت و آگاهی جمعی رشد می‌کند، و در صورت دستیابی به قدرت سیاسی، در قالبی نو ادامه می‌یابد. قیام را می‌توان **لحظه اوج‌گیری و تمرکز اراده جمعی یک ملت دانست**؛ لحظه‌ای که نارضایتی‌های پراکنده، به کنشی یکپارچه و آشکار تبدیل می‌شود. اما **قیام خود انقلاب نیست؛ بلکه یکی از فصل‌های تعیین‌کننده در روندی بزرگتر است.** انقلاب معمولاً یک فرایند طولانی‌تر، چندلایه و تدریجی است که شامل انباشت نارضایتی، تغییرات ذهنی و فرهنگی، شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی و سیاسی، و در نهایت دگرگونی ساختار قدرت می‌شود. در این پیکره بزرگتر، قیام نقش **نقطه گسست** را بازی می‌کند: لحظه‌ای که جامعه از وضعیت پیشین عبور می‌کند و امکان بازگشت به گذشته کاهش می‌یابد. به همین دلیل می‌توان گفت **قیام، لحظه تعیین‌کننده انقلاب است**، اما نه تمام آن. انقلاب بدون قیام ممکن است ناقص بماند، و قیام بدون زمینه انقلابی ممکن است به سرعت فروکش کند.

هیچ قیامی در تاریخ بدون رهبری به پیروزی نرسیده است. **نقش رهبر انقلاب در تعیین زمان قیام ملی بسیار تعیین‌کننده است؛ رهبر یک انقلاب ملی با تشخیص: ۱. سطح نارضایتی مردم، ۲. ناتوانی رژیم در سرکوب قطعی مبارزات جاری مردم، ۳. از دست دادن تمرکز لازم برای ادامه حکومت به شکل سابق، از یکسو و از سوی دیگر الف؛ سطح همبستگی و همدلی ملی، ب؛ میزان آمادگی ملت برای بدست‌گیری سرنوشت خویش و پاسداری از دستاوردهای انقلاب، فرمان قیام را صادر می‌کند. ... ۲**



پاینده ایران

جاوید شاه

چو ایران نباشد تیره منیر باد

سرنگون باد جمهوری تنگین اسلامی! وقتی "رهبر نظام" می‌رود، چه می‌ماند؟

اگر فردی مانند "علی خامنه‌ای" که در رأس یک نظام تمامیت‌گرا نشسته، ناگهان برای "حفظ نظام" کنار برود، و یا بمیرد، آیا جامعه نفس راحتی می‌کشد و مسیر تازه‌ای آغاز می‌شود، یا آنچه باقی می‌ماند همان سازوکاری است که دهه‌ها پیش از او شکل گرفته و پس از او نیز به حیات خود ادامه می‌دهد؟ آیا مشکل در شخص خمینی جلا و یا خامنه‌ای خونخوار است یا در ساختاری که چنین رهبرانی را می‌سازد و باز تولید می‌کند؟ این پرسش، نقطه آغاز فهم ماهیت واقعی قدرت در نظام‌های تمامیت‌گرا و از آن میان جمهوری تنگین اسلامیت.

در بسیاری از بحث‌های سیاسی، نگاه‌ها ناخودآگاه بر چهره‌ها متمرکز می‌شود؛ بر رهبرانی که در رأس یک نظام می‌نشینند و گمان می‌رود که با آمدن یا رفتنشان سرنوشت یک کشور دگرگون می‌شود. اما وقتی پای یک نظام تمامیت‌گرا در میان باشد، واقعیت بسیار پیچیده‌تر و عمیق‌تر از نقش یک فرد است. در چنین ساختارهایی، رهبر هر چقدر هم مقتدر، کاریزماتیک یا بیرحم باشد، تنها نوک کوهی است که بدنه‌اش از دهه‌ها روابط فاسد، منافع درهم‌تنیده، و عاداتی اجتماعی نهادینه‌شده تشکیل شده است. در نظام‌های تمامیت‌گرا، قدرت نه در دست یک فرد، بلکه در تار و پود ساختاری نهفته است که خود را باز تولید می‌کند. این ساختار از شبکه‌ای از نهادها، قوانین نانوشته، منافع اقتصادی، و روابط اجتماعی شکل می‌گیرد که طی سالها و نسلها ... ۲

ایران غرق انقلاب است؛ به پیش، به پیش، به پیش آواز جنبش ملی در سرزمین آتش و آفتاب

در روزهایی که جهان با شتابی سرسام‌آور از کنار خیرها می‌گذرد، ایران بار دیگر در مرکز تپنده تاریخ ایستاده است؛ نه به‌عنوان روایتی گذرا، بلکه به‌عنوان فریادی که از ژرفای جان یک ملت برمی‌خیزد. گزارش‌های منتشرشده در رسانه‌های جهانی از گسترش اعتراضات، سرکوب خونین، و بازداشت‌های گسترده سخن می‌گویند، اما آنچه در میان سطرها می‌درخشد، تنها آمار و تحلیل نیست؛ روحی است که خاموش نمی‌شود. در کمتر از یک ماه، خیابان‌های ایران از تهران تا شیراز، از اصفهان تا اهواز، از شهرهای کوچک تا کلان‌شهرها، شاهد جنبشی بوده‌اند که ریشه در دهه‌ها درد، امید، و آرزوی آزادی دارد. مردم، بی‌هیچ سلاحی جز صدای خود، در برابر سرکوبی ایستاده‌اند که رسانه‌ها آن را "شدید"، "مرگبار" و "بی‌سابقه" توصیف کرده‌اند. اما در دل این تاریکی، روشنایی‌ای هست که نه گلوله خاموشش می‌کند و نه زندان در بیرون از مرزها، ایرانیان پراکنده در جهان، همچون رودهایی که از سرچشمه‌ای واحد می‌آیند، به هم پیوسته‌اند. از لندن تا لس‌آنجلس، از برلین تا سیدنی، از تورنتو تا توکیو، جمعیت‌هایی که سال‌هاست دور از خانه زندگی می‌کنند؛ اکنون خانه را در قلب خود حمل می‌کنند. آنان با تظاهرات مسالمت‌آمیز، با پرچم‌های شیر و خورشیدی که در باد می‌رقصدند، با شعارهایی که از ژرفای تاریخ و دلهای دردمند می‌آیند، به جهانیان یادآوری کرده‌اند که **ایران تنها یک جغرافیا نیست، ایرانی بودن یک پیمان است؛ پیمانی برای آزادی، برای کرامت، برای بازپس‌گیری یک سرزمین و بازگرداندن پادشاهی که با خود آزادی و شکوه را برای ملتی به درازای تاریخ به ارمان می‌آورد؛ سرزمینی که به گفته بسیاری از گزارش‌ها، زیر فشار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به نقطه انفجار رسیده است.**

در این روزها، هر فریاد در خیابان‌های ایران پژواکی دارد در میدان‌های جهان. هر قطره اشک مادری در شیراز، انعکاسی دارد در چشمان دختری در پاریس. هر گام لرزان جوانی در کرمانشاه، لرزشی می‌فرستد در دل ایرانی‌ای در نیویورک. این همبستگی، این پیوند نادیدنی اما شکست‌ناپذیر، همان چیزی است که تاریخ را می‌نویسد. ... ۲

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدًا هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریان‌های سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

برای قیام ملی آماده شوید ...

شرایط ایران با پیچیدگی های دشوار سیاسی ای که دارد، نباید انتظار داشت که انقلاب ملی ما با یک تظاهرات میلیونی یا یک ضربه سنگین نظامی به پایان خواهد رسید؛ هرچند چنین رویدادهایی، اگر سنجیده و منطقی رخ دهند، می‌توانند سرعت این روند را افزایش دهند. ولی باید توجه داشت که **انقلاب، پیش از هر چیز، کار مردم است.** توده‌های گوناگون اجتماعی (با همه تفاوت‌ها و تنوع‌شان) در بزنگاه‌های حساس تاریخ، هم‌صدا و همدل در کنار یکدیگر می‌ایستند و نقش خود را ایفا می‌کنند. نقطه اوج هر انقلاب، لحظه‌ای است که ملت یکپارچه برمی‌خیزد و خواست جمعی خود را به صحنه عمومی می‌آورد. در چنین روندی، **زمان‌بندی** اهمیتی حیاتی دارد، نباید در صدور فرمان قیام شتابزده عمل کرد و یا این فرمان با تأخیر صورت گیرد. پادشاهی خواهان باید توجه داشته باشند، **فرمان قیام تنها می‌تواند از سوی رهبر انقلاب ملی، شاهزاده رضا پهلوی، صادر شود.** پادشاهی خواهان باید تا زمان فرمان قیام، ملت را از لحاظ زمینه ذهنی برای اجرای این نقش تاریخی آماده کنند. این آمادگی یعنی درک این واقعیت که ساختارهای قدرت، حتی در برابر فشارهای گسترده مردمی، به‌سادگی عقب‌نشینی نمی‌کنند. جامعه باید بداند که مسیر تغییر، مسیری دشوار و پرچالش است و تنها با پایداری، آگاهی و همبستگی می‌توان آن را پیمود. رژیم ایدئولوژیکی که کشتن و کشته شدن "در راه الله" را یک فریضه الهی می‌داند، حاضر نیست تا به راحتی ساختار قدرت را ترک گوید و شاید تصمیم بگیرد با تمام توان در برابر ملت صف آرایی کند. این وظیفه پادشاهی خواهان است که با پایداری در برابر رژیم و با اجرای دقیق فرمان های شاهزاده رضا پهلوی، به بلوغ فکری و انسجام اجتماعی توده ها برای اجرای این نقش تاریخی یاری برسانند.

ایران غرق انقلاب است؛ ...

ایران امروز تنها در برابر یک ساختار سیاسی نمی‌ایستد؛ در برابر فراموشی می‌ایستد. در برابر خاموش شدن رؤیای دیرینه‌ای می‌ایستد که نسل‌ها آن را از دل شاهنامه تا دل کوچه‌های خاکی به دوش کشیده‌اند. این انقلاب، پیش از آنکه در خیابان‌ها باشد، در جان‌هاست؛ در نگاه‌هایی که از ترس عبور کرده‌اند، در دست‌هایی که از زنجیر گذشته‌اند، در صدایی که می‌گوید: "هر کجا فریاد آزادی منم، من در این فریادها دم می‌زنم." و جهان، هرچند گاه با تأخیر، اما اکنون گوش سپرده است. رسانه‌ها از "گسترده‌گی اعتراضات"، "شدت سرکوب"، "فراگیری نارضایتی" و "پیامدهای اقتصادی و سیاسی" سخن می‌گویند، اما آنچه در میان این گزارش‌ها می‌درخشد، حقیقتی است که هیچ تحلیلی نمی‌تواند آن را پنهان کند: **ملتی که برخاسته باشد، باز نمی‌گردد.**

این موج برخاسته، موجی نیست که در ساحل بنشیند. این موج، موجی است که می‌خواهد صخره‌ها را بشکند. و تاریخ نشان داده است که هیچ قدرتی، هرچند سخت‌گیر و سنگین، در برابر اراده جمعی یک ملت پایدار نمانده است.

ایران در آستانه فصلی نو ایستاده است؛ فصلی که هنوز نوشته نشده، اما جوهرش در رگ‌های مردم جاری است. آینده شاید نامعلوم باشد، اما یک چیز روشن است: این جنبش، این همبستگی، این فریاد آزادی، نه آغازش در خیابان بود و نه پایانش در خیابان خواهد بود. این داستان ملتی است که تصمیم گرفته است سرنوشت خود را دوباره بنویسد. و چه کسی می‌تواند در برابر چنین اراده‌ای بایستد؟

وقتی "رهبر" نظام می‌رود، ...

تثبیت شده‌اند. "رهبر" ممکن است چهره‌ای باشد که این شبکه را هماهنگ می‌کند، اما نبود او به‌تنهایی این شبکه را از هم نمی‌پاشد. زیرا آنچه چنین نظامی را سرپا نگه می‌دارد، نه فقط اراده یک فرد، بلکه مجموعه‌ای از سازوکارهای درونی است که به بقای خود وابسته‌اند. در چنین سیستمی، فساد یک حادثه نیست؛ یک منطبق درونی و نهادینه شده است. کارگزاران نظام نه تنها از دل همین منطبق بیرون می‌آیند، بلکه برای ادامه حیات خود به تداوم آن نیاز دارند. روابط غلطی که در جامعه نهادینه شده‌اند، از رانت‌خواری گرفته تا فرهنگ اطاعت، از ترس تا بی‌اعتمادی عمومی، همه به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که تغییر را دشوار و بازگشت به وضعیت سالم را تقریباً ناممکن می‌سازند. این روابط مانند ریشه‌هایی هستند که در خاک جامعه فرو رفته‌اند و حتی اگر تنه درخت بریده شود، باز هم جوانه‌های تازه‌ای از همان جنس خواهند روید. به همین دلیل است که در بسیاری از تجربه‌های تاریخی، سقوط یک رهبر تمامیت‌گرا هرگز به‌تنهایی به معنای فروپاشی نظام نیست. ساختار باقی‌مانده، با همان منطق پیشین، خود را بازسازی می‌کند؛ گاه با چهره‌ای نرم‌تر، گاه با نقابی تازه، اما با همان جوهره‌ای که بر کنترل، سرکوب، و چپاول استوار است. حتی اگر تغییراتی رخ دهد، اغلب سطحی و تاکتیکی است، نه بنیادین. زیرا ساختار برای بقا، خود را با شرایط جدید تطبیق می‌دهد، بی‌آنکه ماهیتش را از دست بدهد. در این میان، جامعه نیز نقش مهمی دارد. جامعه‌ای که دهه‌ها در چنین فضایی زیسته، ناخواسته بخشی از منطق همان ساختار را درونی می‌کند. ترس، بی‌اعتمادی، فردگرایی افراطی، و عادت به دور زدن قانون، همه محصول همان نظام‌اند و پس از رفتن "رهبر" نیز به حیات خود ادامه می‌دهند. این میراث نامرئی، اما قدرتمند، مانع از آن می‌شود که تغییر واقعی تنها با جابه‌جایی افراد رخ دهد. برای دگرگونی بنیادین، باید این میراث نیز دگرگون شود؛ و این کاری است که نه با یک تصمیم سیاسی، بلکه با یک تحول اجتماعی طولانی‌مدت به نام انقلاب ممکن می‌شود.

در نتیجه، پاسخ به پرسش آغازین روشن‌تر می‌شود: **در نظام‌های تمامیت‌گرا، این ساختار است که تعیین‌کننده است، نه رهبر.** رهبر می‌تواند شدت و شکل خشونت را تغییر دهد، اما نمی‌تواند ماهیت ساختاری را که خود برآمده از آن است، به‌سادگی دگرگون کند. ساختار است که رهبران را می‌سازد، نه برعکس. و تا زمانی که ساختار جمهوری خونخوار اسلامی پابرجاست، تغییر چهره‌ها تنها تغییر در سطح است، نه در عمق.

درک این واقعیت، گامی مهم برای فهم مسیرهای واقعی گذار از چنین نظام‌هایی است. گذار نه با حذف یک فرد، بلکه با سرتنگونی "نظام" پوسیده و بازسازی بنیادین روابط اجتماعی نوین، نهادهای عمومی برآمده از انقلاب ملی، و فرهنگ سیاسی متناسب با آن ممکن می‌شود. تنها در این صورت است که جامعه می‌تواند از چرخه بازتولید استبداد رهایی یابد و به سوی نظامی حرکت کند که بر اعتماد، قانون، و کرامت انسانی استوار باشد.

تغییر نشانی ای میل انجمن:

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛ بنا به دلایلی فنی، ای میل همیشگی انجمن از دسترس خارج شده است؛ خواهشمندیم به نشانی ای میل جدید انجمن با ما تماس بگیرید. با سپاس و مهر

padeshahi1339@gmail.com

www.9aban.com @padeshahi.khahan.pishro1, @padeshahi.khahan.pishro

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران! در بازپخش این فراخوان بکوشید!

پیروز باد انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!